

در «مروج الذهب» از او با نام «بشیر» نام می‌برد که از «زهاد و شاهزادگان عصر» به شمار می‌رفت و پیرو مذهب افلاطونی و آراء سقراط و افلاطون بود.^۱

مؤلف بعدی که از تنسر ذکر می‌کند، ابوعلی مسکویه است که درباره او گوید: «اردشیر به تدبیر کار ایرانیان و تازیان پرداخت و شاهی را به نظم و آئین قدیم برگردانید. وی دوراندیش و دانشمند بود و بسیار مشورت می‌کرد و زیاد اندیشه می‌کرد و در تدبیر منک اعتماد او بر مردی فاضل بود، از ایرانیان که تنسر خوانده می‌شد، و او هیربذ بود و همواره به تدبیر امر او مشغول بود و در سیاست مملکت با او به مصلحت می‌نشست، تا همه ملوک ولایاتی که مجاور بودند به طاعتش درآمدند»^۲.

ابوریحان بیرونی به منامستی که از ازدواج بین «گیران» سخن می‌راند، از نامه تنسر ذکری به میان می‌آورد و از وی بعنوان «توسر هریذ الهرایزه» نام می‌برد و بخشی از نامه وی را در همین ارتباط نقل می‌کند.^۳

کتاب بعدی که از تنسر با نام «تسن» و عنوان وزیر اردشیر ذکری به میان می‌آورد، مؤلف «فارسنامه» می‌باشد که به ابن البلخی شهرت یافته و کتابش را در حدود اوایل قرن ششم نوشته است وی می‌گوید: «این اردشیر سخت عاقل و شجاع و مردانه بود، وزیری داشت نام او تسار و بیش از آن از جمله حکیمان بوده بود و این وزیر را رأی صایب و مکر و حیل، بسیار بود و اردشیر همه کارها، برای و تدبیر او می‌کرد»^۴.

مفصلتر از همه که در مورد تنسر مطلب آورده و نامه وی را نقل کرده است، ابن اسفندیار می‌باشد، که در این نامه، تنسر به زندگی و گذشته خود اشاره می‌کند. وی در این نامه که در واقع در جواب سؤالات فرمانروایای پزشخوارگر (طبرستان) و دعوت او به اطاعت اردشیر بابکان، که وی نسبت به عملکرد و بدعت‌های اردشیر مظنون است و نمی‌خواهد، اطاعت وی را گردن نهد، نوشته شده است، به زندگی و احوال خودش اشاره می‌کند که: «پنجاه سانس تا نفس اماره خویش را برین داشتم به ریاضت‌ها که از لذات نکاح و مباشرت و اکتساب اموال و معاشرت امتناع نموده و نه در دل کرده‌ام و نه خواهان آنکه هرگز ارادت نمایم و چون محبوسی و مسجون در دنیا می‌باشم، تا خلاق عدل من بدانند... و چندین مدت که ز محبوب دنیا عزلت گرفتم و یا مکروه آرام داشته، برای آن بود که اگر کسی با رشد و حسنات، و خیر و سعادات، دعوت کنم، اجابت کند و نصیحت مرا به معصیت رد نکند، هم‌چنانکه پدر سعید ثوبعد از نود سال عمر و پادشاهی طبرستان سخن

تهاجم شاه اهواز را به فارس با شکست مواجه کند.^{۱۱} طبری همچنین در جای دیگر هنگامی که داستان دختر اردو ن و اردشیر و تصمیم اردشیر بر قتل او را نقل می‌کند، نامی هرجندین سام می‌برد، که اردشیر زن را برای کشتن به اوسپیره^{۱۲}، مازکوات در این هرجند را «هرگید» می‌داند که در واقع صحیح آن «هرگید ابرام» بوده است، که همان وزیر مشهور اردشیر است و هرگید نیز منصب درباری وی بوده است، که نشان می‌دهد و در آن خاندان ساسانی بوده است.^{۱۳} البته اقدامات وی علیه اشکانیان و حمایت و همکاری خاندان ساسانی، این نظر را تأیید می‌کند که ابرام و یا تنسر که در واقع هر دو یکند می‌باشند، باید از خاندان ساسانی و یا یکی از خاندان بزرگ در فارس بوده باشد.

دیوری نیز که داستان دختر را نقل می‌کند، از ابرام بعنوان «وزیر» نام می‌برد.

اردشیر دختر را برای کشتن به وی سپرد.^{۱۴} همچنین دیوری خبر از گرامی بودن ابرام نزد اردشیر و نقش شدن چهره او بر مسکه^{۱۵}، به برده‌ها، به دستور اردشیر می‌دهد^{۱۶}، که نشانه محبویت و نفوذ بیش از حد او در نزد اردشیر است. یلمعی نیز که داستان سابق را ذکر می‌کند، ضمن این که از وی بعنوان «وزیری که موبدی بزرگ بود» نام می‌برد و می‌نویسد «وی هرجندین سام با حکمت بسیار، اردشیر از وی ایمن بود و زنان و خواسته و کدخدای همه بدو استوار داشت»^{۱۷} که خبر از محبویت و امین بودن این شخص در نزد اردشیر دانسته می‌شود.

همچنین نفوذ زیاد وی در دربار شاه و این که وی، هم مقام نظامی و هم مقام مذهبی است مشاوری اردشیر راه توانان داشته است.

در کنار اینها ما باز گرایش شاهنامه فردوسی را داریم که در آن ضمن نقل این داستان گوید اردشیر دختر را پس از این که نسبت به جان وی سوء قصد کرد، بری کشتن به موبدی و از وی با عنوان «موبد» و «دستور» یاد می‌کند. چنان که گوید:

بخرموبد تا موبود و کید خدای بیامد بر خسرو یا ک رای
 ز دستور ایران سپرسید شاه که بدخواه را گر نشانی به گاه
 و باز فردوسی در جای دیگر از این شخص با عنوان وزیر نام می‌برد. چنانکه گوید:

چنان بد که روزی بیامد وزیر بیاید آب در چهره اردشیر
 بدو گفت شاهانوشه بُدی روان را به ندیشه توشه بدی^{۱۸}
 و بعد فردوسی وقتی جواب اردشیر را به وزیر نقل می‌کند، از قول اردشیر وی را خطاب می‌کند چنان که به دنبال ابیات فوق آورده است:

مرا به سمع قبول اصفا فرمودی و در آن خلایخی خیالی را مجال نبودی... و باز در ادامه گوید: «فرمودی مرا که تنسرم پیش پدر تو منزلت و عظمتی بود و طاعت من داشتی در مصالح امور»^{۱۹}.

در «زبده التواریخ» نوشته ابوالقاسم عبدالعزیز بن محمد کاشانی که تاریخی عمومی است و به زبان فارسی در دوره مغول نوشته شده است، نیز در باره تنسر چنین آمده است: «اردشیر چون بزرگ شد و آثار رشد در او پیدا شد ملازمت تنسر نشان کرد و از وی عهد و حکمت آموخت و تبصره سا (۹) از حکمت و فرس بود از شهر استخر، از نخبه موبک منتقده و اردشیر اول پدشاهی بود کی به آموختن علوم و حکمت هب رغبت نمود و با آموختن چون بنهر در وی آثار رشد و نجابت دید و در جبین او علامت سعادت و دولت مشاهده کرد و بر صورت عالمش آنگاه شده با خود محقق کرد که فرزندان و علامت شاهان دارد داعیه او بر طلب ملک باعث شد تا در طلب ملک آباء و اجداد سعی نماید، گفت ای فرزند توبه مرتبه بند و درجه عالی خواهی رسید و دولتی بزرگ خواهی یافت اردشیر به آن هوس به جانب عراق آمد»^{۲۰}.

ما بجز از منابعی که ذکرش رفت و از تنسر با عنوانهای «هیرید هیریدان» و «وزیر» و «گردآورنده اوست» که «مشتر» و «دعوتگر» اردشیر بوده و از «زهاده» و «شاهزادگان» و «اعقاب ملوک الطوائف» که پدرش در فارس ملک داشته و «پسر و منسوب افلاطونی و آریه سقراط و افلاطون» بوده و پنجاه سال از عمر خود را به «مبارزه با نفس اماره» خویش پرداخته و قبل از ظهور اردشیر نیز در نزد فرمانروای طبرستان، مقام و منزلتی داشته است، نام برده شده و از وی سخن به میان آمده است. در منابع دیگر، از وی ذکری و خبری به میان نیامده است. در هیچ یک از کتیبه‌ها و نقوش این دوره نیز از وی خبری نیست. تاریخ بزرگ و مهم طبری و شاهنامه فردوسی که از جمله کاملترین منابع برای دوره ساسانی به شمار می‌آیند، هیچ ذکری از او به میان نیاورده‌اند و در آنها از نام «تنسر» خبری نیست. اما در مقابل در این گونه کتیبه‌ها که اکثرشان منابع آنها خداینامه بوده است، از شخصی به نام «ابرام» بعنوان وزیر اردشیر نام می‌برد که بعضی از صفات و اقدامات منتسب به تنسر در کتیبه‌های پیشین که ذکرشان رفت، با صفات و اقدامات ابرام قابل تطبیق است.

طبری از «ابرام» بعنوان «بزرگ فرمان» اردشیر که در همه کارها دست او گنجانده کرده، نام می‌برد، او یکبار در اردشیر خیره، هنگامی که به نیابت اردشیر نشسته بود، توانست

که بعدها به دلیل موقعیت ویژه‌ای که در دستگاه اردشیر پیدا کرد و مقام پشولبی و رهبری امور سیاسی و مذهبی را به دست آورد، به لقب تسر که در واقع «تن» ها را سر بوده است، یعنی برهمنه افراد سرورزی داشته است.^{۱۰} خواننده شده است. و به دیگر سخن، می‌تواند گفت، نام «هیریدان هیرید» که به سمت وزارت اردشیر انتخاب شده بود، همان ایرسا بوده است. و تسر لقبی بوده است که بعدها، به علت نفوذ و موقعیت مناسی که در امپراتوری مذهبی، سیاسی و علمی به دست آورد، به وی داده‌اند.^{۱۱}

در این جا لازم است از نظریه لوکونین یاد بکنیم، که وی با استدلال به این که در کتیبه‌های این دوره، ذکری از تسر نیامده و نفوذ موبدان در عهد اردشیر کم بوده است، تشنه را شخصیتی افسانه‌ای می‌داند که نویسنده‌گان «نامه تسر» در دوره انوشیروان^{۱۲}، برای کسب حیثیت و اعتبار بیشتر برای نوشته‌شان، که جفتی خاص را در مسائل عصر انوشیروان دنبال می‌کنند، آن‌را به تسر خیالی و به عهد اردشیر نسبت داده‌اند و در واقع از نظر ایشان تسر بر جایگاه کثیر زده است و اقدامات کثیر را به تسر خیالی و به زمان اردشیر نسبت داده‌اند.^{۱۳} جواد مشکور نیز به نسبت از لوکونین، و با مطرح کردن شخصیت کثیر خدومن وی به دیانت زرتشتی، و با مقایسه نام چهار حرفی آنها (یعنی تسر و کترن)، این را یک شخصیت می‌داند که بعدها، شخصیت افسانه‌ای تسر جای کثیر را گرفته است.^{۱۴}

اما با تمام این احوال، آنچه با توجه با مطالب قبلی، پذیرفتنی تری آید، این است که تشنه باید لقب ایرسام باشد که وی ضمن این که بعنوان وزیر و مشاور شاه مطرح بوده است، عین حال از مقام مذهبی بالایی که «هیریدان هیرید» باشد، نیز برخوردار بوده است، و همین دلیل نویسنده‌گان بارها، از وی بعنوان «وزیر» و «موبد» و یا «هیرید»، نام برده‌اند. حتی اگر گزارش طبری را که می‌گوید: «اردشیر مردی به نام فاخر (بهی) را موبدان موبد کرد»^{۱۵}، پذیریم، ولی باز می‌توان گفت، چون تسر (یا ایرسام) از دیندا و قبل از به قدرت رسیدن اردشیر، او را یار و همسرا بوده و برای خاندان ساسانی تبلیغ می‌کرده است و بعد روی کار آمدن اردشیر نیز در دربار نمود نفوذ الهامه بهم رسانده و در جمع آوری امور کوشش بسزایی از خود نشان داده بود، مع هذا، در عهد اردشیر در مقام وزارت و هیریدی نسبت به موبدان موبد انتخابی اردشیر از قدرت بیشتری برخوردار بوده که شخصیت وی را مقابل نام و مقام تسر، کم رنگ کرده است. بطوری که ما هیچ خبری بجز یکبار که نام و توسط طبری ذکر شده است، از او نیندازیم. در حالی که در دوره خسرو انوشیروان، بعد

چنین داد پاسخ بدو شهریار که ای با کمدل سرود رازدار^{۱۶} آن طوری که از مجموعه ابیات فوق در این داستان برمی آید و همچنین گزارش بلعی، نشان می‌دهد که در منبع مورد استفاده این دو وزیر و موبد (و یا به بیان کارنامه اردشیر بابکان، هیرید)، در واقع یک شخصیت بوده است که یکبار از وی بعنوان وزیر و بار دیگر موبد و یا هیرید نام برده شده است و هر دو سمت از آن یک نفر بوده است.

در «نهایه الارب» نیز ظاهراً از این مرد بزرگ درباری با عنوان «هرید انهریدان» نام برده شده است.^{۱۷} مجموعه اطلاعات فوق در مورد ایرسام که در جریان داستان دختر اردوان از وی در منابع ذکر شده و با عنوانهای «وزیر» و «موبد» و یا «هیرید» از وی نام برده شده است، نشان می‌دهد که این شخص ظاهراً دو عنوان را با خود داشته است. یعنی ضمن این که وی وزیر اردشیر بابکان بوده است و از مشاوران و یاران نزدیک وی به شمار می‌آمده است، در همان حال شخصیتی با حکمت و علم و دانش و روحانی بزرگ بوده، که مورد اعتماد بسیار و مورد وثوق و اطمینان اندرون شاه و دارای عنوان هیریدان هیرید، و یا موبدان موبد (که ظاهراً در این زمان زیاد با هم تفاوت نداشته است) هم بوده است. از طرفی، بسیاری از خصصیت‌ها و خدمات و موقعیتی که به ایرسام نسبت داده شده است، قابل تطبیق با گزارشهایی است، که در مورد شخصیت تسر آمده است.

اما از نظر ما یکی بودن این دو شخصیت و همچنین انتخاب یکی از شخصیت‌های برجسته مذهبی بعنوان مشاور، که در گذشته نیز خدماتی به اردشیر کرده بود، و جایگاه مذهبی اردشیر و آرمانها و اهدافی که وی در جهت یکی کردن دین و دولت دنبال می‌کرد، نه تنها دور از ذهن نمی‌نماید، بلکه ضرورت چنین هدفی، آن را اجتناب می‌کند. احتمالاً اردشیر برای این کار و سمت، یکی از هیریدان فارس را که سابقه همکاری با شاهان محلی پیشین در فارس داشته و یا خود وابسته به چنین شاهانی بوده است، و در عین حال سابقه «زهد و تقوی» و «حکمت و دانش» او زیاده از دیگران بوده و در هنگام قیام اردشیر نیز خدمات شایان و تبلیغات وسیعی را برای ساسانیان می‌نموده است، بعنوان وزیر انتخاب کرده باشد، که وی هر دو سمت، یعنی مقام وزارت و روحانیت را با هم داشته است که از یک طرف از وی بعنوان وزیر و از طرف دیگر بعنوان «هیریدان هیرید» و یا «موبدان موبد»، یاد شده است، و این شخص یا احتمال فریب به یقین باید همان «ایرسام» باشد.^{۱۸}

پژوهشگران و محققین شناخته شده.

علاوه بر کتیبه‌ای که ذکرش رفت و به دلیل سالم ماندنش از اهمیت بیشتری برخوردار است، ما از سه کتیبه دیگر از کرتیر و همچنین پیکره‌هایی از وی که در جنب برخی از این سنگ‌نشته‌ها، نقش شده است، اطلاع داریم، که در مجموع، منابع شناخت ما را از کرتیر و شخصیت وی در تقویت دیانت زرتشتی در کشور تشکیل می‌دهد. اینها عبارتند از:

سنگ‌نشته‌ای در سمت راست پیکره‌پیروزی شاهپور در نقش رجب.
سنگ‌نشته‌ای در سمت راست پیکره‌ایران‌بایگان در نقش رستم.
سنگ‌نشته‌ای در قسمت بالای پیکره‌بهرام دوم در حال پیکار با شیر در سر مشهد.
در جنب برخی از این سنگ‌نشته‌ها، کرتیر پیکره‌خود را به نمایش درآورده است که او را بصورت مردی جوان و بدون ریش با موهای مجعد، در حالی که دست خود را با علامت و آیین مخصوص - که یک انگشت خود را بلند کرده است - نشان می‌دهد. ما از این پیکره‌ها، دو عدد، در نقش رجب و دو عدد در نقش رستم و چند سنگ‌نگاره دیگر که با استفاده از علامت چهارپیکره‌نوق - که در آنها تصویر کرتیر را کلاه‌خود نوک‌تیز و علامت قیچی بر روی آن نقش شده - شناخته شده‌اند، سراغ داریم.^{۳۱} علاوه بر آن کشف تندیس مغربی، کرتیر که جزو کشفیات تازه می‌باشد، نیز از منابع شناخت ما از کرتیر است.

در باره نام کرتیر و معنی آن، در تزه پژوهشگران در مسائل تاریخی بحثی وجود دارد؛ که برخی آن را نام، و برخی آن را لقب می‌دانند. کرستین سن می‌گوید: «راجع به کلمه کرتیر که قرأت صحیح و معنای آن هنوز معلوم نیست، نمی‌توانیم نظر قطعی کنیم، که آیا چنانکه هر تسفلد (در پارکولی لغت شماره ۵۵۸) عقیده دارد، لقبی محسوب می‌شده، یا نام صاحب منصب عالی مرتبه‌ای بوده است»^{۳۲}. آثار کارکلیما آن را نام مستعار می‌داند که در قطعات قبلی مائوی، کردل نامیده می‌شود و می‌توان آن را با شخصیت‌های دربارهای تازی مقایسه کرد، که عنوان خلیل یا یمن امیرالمؤمنین داشتند.^{۳۳}

اما شاید، چنان‌که عده‌ای معتقد هستند، بین علامت قیچی روی کلاه کرتیر در پیکره‌های وی با نام کرتیر و یا لقب و منصب او و قدرت بی‌چون و چرای مذهبیش و اقدامات او در عهد شاهنشاهی شاهپور اول، هرگز اول و بهرام اول و دوم ساسانی، ارتباطی نبوده باشد، بطوری‌که کسانی آن را علامت خانوادگی وی دانسته‌اند و بدین صورت خاندان وی را دوزنده (خیاط) معرفی کرده‌اند. البته این نظر با توجه به وجود نظام کاستی در این

میهد سال، هنوز خدمات و نقش عمده‌تر که در واقع با نام «ابرام» مقام وزارت و روحانیت اردشیر را به عهده داشته و به علت نفوذ و سروریش در میان بزرگان و درباریان لقب «تسر» را یافته، هنوز در اذهان زنده بوده و بعنوان یکی از عوامل مهم به قدرت رسیدن اردشیر و پیروزی سیاست‌های دینی او، شناخته می‌شده است.

البته با تأمل در مطالبی که بحث شد، واضح است که این شناخت و تصور نسبت به تسر در دوره‌ای که این نامه به نام وی تنظیم شده است (حدود دوره پادشاهی خسرو انوشیروان) با حقیقت زندگی و نقش او در دوره اردشیر-بایگان هم قابل تطبیق است. زیرا وی با توجه به موقعیت ممتازی که داشت و با فرستادن دعوت‌گرانی به ولایات و نوشتن نامه به سران ایالات که هنوز بعضی از آنها در حمایت و تبعیت از حکومت نوپای ساسانی تردید داشتند توانست آنها را به حمایت از اردشیر نزدیک نماید و از طرفی با جمع آوری اوستا موفق شد از یک طرف دیانت زرتشتی را سرورسازمان دهد و از طرف دیگر اردشیر را در برقراری یکدینی در کشور جهت حفظ وحدت امپراتوری کمک نماید. و در واقع با تلاشها و کوشش وی و دوستانش بود که پادشاهی ساسانیان موفق شد، بر بسیاری از مشکلات اولیه فاتح آید و به تشکیل حکومت و گسترش آن قادر گردید. در حالی‌که دین زرتشتی نیز در کنار آن روز بروز نفوذ و قدرتش افزوده می‌گردید، و پیوند دین و دولت مستحکم می‌شد.

کرتیر و تقویت نیروی روحانیت زرتشتی

از کرتیر بعنوان یکی از روحانیان با نفوذ، قدرتمند، هراس‌انگیز و قسری مذهب که دیانت زرتشتی، در زمان او با تلاشهای او بصورت یک دین همگانی و تثبیت شده درآمد، یاد شده است.^{۳۴} تا قبل از کشف و خوانده شدن کتیبه کتیبه زرتشت، واقع در نقش رستم و در زیر کتیبه بزرگ شاهپور اول، اطلاعی از وی در دست نبود. زیرا از کرتیر در هیچ یک از روایات و نوشته‌های تاریخی که به زبان پهلوی و عربی و فارسی باقی مانده، ذکری به میان نیامده است و او زانمی شناخته‌اند. حتی به گفته کوکونین «در حالی‌که از آذر پادشاه ساسانیان که حدود سی یا چهل سال بعد از وی می‌زیسته است، بارها در مآخذ بعنوان یکی از بزرگترین شخصیت‌های مذهبی یاد شده، ولی نامی از کرتیر نیامده است»^{۳۵}. تنها پس از کشف کتیبه کتیبه زرتشت که به همت مأموران مؤسسه شرق‌شناسی شیکاگو صورت گرفت، و با خواندن آن توسط شیرنگلیگ و هینگ^{۳۶} و مقایسه با سایر کتیبه‌ها بود که شخصیت کرتیر برای

گزارشهای این دوره و نامه‌هایی که در زمان شاهیوربه شهرها نوشته می‌شد، از وی به عنوان «کرتیر هیرید» یاد می‌شد. حتی وقتی که شاهیوربه در سال ۲۶۰ میلادی نام بزرگان و درباریان کشور را می‌نوشت، نام کرتیر را علاوه بر اسامی شاهزادگان، پس از نام پانزده تن درباری دیگر می‌آورد.^{۳۷} اما با تمام این احوال، احتمالاً وی در جمع‌آوری اوستا که بخشی را به شاهیوربه اول نسبت می‌دهند، نقش مهمی داشته است.^{۳۸}

اما با درگذشت شاهیوربه اول، هرمز به پادشاهی رسید که وی با دادن «کلاه و کمر»، «جواهر و ارج» او را برتر کرد و عنوان «کرتیر هرمز موبد» یافت. در این دوره نیز تعداد آتشکده‌ها و وقفیات آنها افزوده شد و «مضردان آبادان و خوشبخت» بودند. لوکوتین معتقد است با واگذاری پایه موبدان موبد کشور «موبد اهورامزدا» به کرتیر در سال ۲۷۳ میلادی و بالاتر شدن جایگاه او، نخستین گام در کار بدل کردن آیین شاهنشاهی به آیین رسمی کشور برداشته شد. وی همچنین با بررسی سکه‌های هرمز و اردشیر که به ترتیب در سکه‌های اولیه او تصویر میترا نقش شده است که دارای پوشش شاهنشاهی است و گرد سر او هاله‌های از نور شمشع می‌باشد و سکه‌های دوم او که تصویر آناهیتا با پوشش بلند و انفری کنگره‌دار دارد و در مرحله سوم که بر روی سکه‌ها منظره تاجگذاری شاهنشاه که در آن حلقه شهریار را از اهورا مزدا دریافت می‌دارد، یک سیر تحولی از این سه ایزد، در ارتباط با اصلاحات کرتیر می‌داند.^{۳۹}

پس از هرمز، در قاپی که بین بهرام اول و زرتشتی در به دست آوردن تخت و تاج وجود داشت، ظاهراً با حمایت کرتیر و تلاشهای وی، بهرام اول به قدرت رسید. بهرام اول به پاس این خدمت، مقام او را «ارجمند و او را فرمانروا» کرد. شاید هم به دلیل همین نقش کرتیر در به قدرت رسیدن او بود، که بهرام، مانی را به او سپرد که این مهمترین خطر را از مقابل دین زرتشتی، که در اسپرآتوری ساسانی، نفوذ زیادی بهم رسانده بود، به وضع دهشتباری و با یک محاکمه نمایشی، محکوم و به قتل برساند و زمینه را برای نفوذ بیشتر آیین کرتیری هموار و نفوذ او را در کشور بیشتر و دین زرتشتی را، که به ادعای لوکوتین تا آن زمان رسمی نشده بود، آیین رسمی کشور کند. کرتیر چنان که خود ذکر می‌کند در این دوره نیز عنوان «کرتیر هرمز موبد» را داشت و همچنان در زمان آتشکده فرزندان و در حال افزایش بود و مضردان نیز «خوشبخت و آبادان» بودند. اما با تمام این احوال، کرتیر هنوز به آن کامیابی که در جهان‌بینی و اهداف خود داشت، نرسیده بود و تنها بعد از به قدرت رسیدن بهرام دوم

دوره، رد می‌شود، چون یک خیاط یا فرزند وی نمی‌توانست به این مرحله از پیشرفت و ترقی برسد. یعنی زکاء این نشان در ارتباط با لقب یا نام کرتیر و کارها و اقدامات وی ذکر می‌کند. زیرا در میان واژه‌های «کوتک» و «کرده» ویا «کرت» در پهلوی و فارسی و گویشهای ایرانی، به معنی بخشی از چیزی یا قطعه زمینی محدود شده و بریده شده از زمینهای پیرامونش می‌باشد. وی با مطرح کردن این نکته که کارد به معنی بریدن است و دو کارد هم که در فارسی همان قیچی است، همان کار را می‌کند، واژه‌های عربی قرض و مقراض و غیره که در مجموع معنی کردن و بریدن را می‌دهند، با کرتیر، چه نام باشد و چه لقب باشد، همستگی دارد. پروفیسور هینتز نیز قیچی را نشانی می‌داند، که بطور استعاره برای نمودن قدرت در اخذ تصمیم در ارتباط است، زیرا کرتیر با سمت بزرگترین داور شاهنشاهی، دارنده قدرت بریدن و تصمیم، حتی در پیچیده‌ترین و سخت‌ترین مسائل^{۴۰} بود.

ما از دوران اولیه زندگی کرتیر در قبال از شاهیوربه اول، اطلاع چندانی نداریم و تنها به استناد به سنگ‌نبشته وی در کعبه زرتشت، می‌توان گفت که وی در ابتدای کار شاهیوربه اول یک «پرستان» ساده بوده است.^{۴۱} چنان که ظاهراً پروفیسور هینتز بر همین اساس، وی را در زمان اردشیر که در سال ۲۴۱ میلادی درگذشت، یک «پرستان» ساده ذکر می‌کند.^{۴۲} اما وی «بدان سپاس که به ایزدان و شاهپور شاهنشاه کرده بود»، پس از مدتی بعنوان سرپرست «انجمن نغان» در سراسر کشور انتخاب شد، که بدین صورت بر اثر فعالیت‌های وی بود که «کویدکان یزدان» (کارهای دینی)، افزوده شد و آتشکده‌ها بنا گردید، «مضردان» موفقیت برتر یافتند و وقتنامه‌هایی برای آتشکده‌ها در نظر گرفته شد و حتی اداره «بن‌خانه»، که گفته می‌شد احتمالاً باید همان سرپرستی کعبه زرتشت که اوستا در آن‌جا نگهداری می‌شد و یا سرپرستی معبد و یا آتشگاهی بزرگ که متعلق به شاهنشاهان بوده به او واگذار کرد. در اثبات این گفته‌ها و ادعاهای اشاره به شرح اقدامات شاهیوربه در کعبه زرتشت لازم است که وی نیز در همین رابطه گوید: «چون به کمک ایزدان همه شاه‌نشین‌ها را به تصرف آوردیم، بنابراین در شهرها، آتشکده‌هایی بسیار بنا کردیم و بدان بسیاری را مورد لطف و عنایت قرار دادیم، و باعث پرستش زیاد ایزدان شدیم»^{۴۳}. وی در ادامه نیز از ایجاد مقبری برای آتشکده‌ها سخن می‌گوید که همگی قابل تطبیق با نوشته‌های کرتیر می‌باشد. ولی با تمام این احوال وی هنوز عنوان «کرتیر هیرید» را داشت که در

به اردشیر بابکان که می‌گفت: «دین و پادشاهی قرین یکدیگرند»^{۱۱}، بیشتر جامه عمده پوشاند.

پس از مرگ بهرام دوم، بهرام سوم که توسط اشراف و موبدان به رهبری کرتیر پادشاهی برداشته شد، بیش از چهارماه نتوانست دوام بیاورد، زیرا نرسی که باید پد شاهپور و در به سلطنت می‌رسید، ولیکن ظاهراً به دلیل کوششهای کرتیر و سایر بزرگان از ایاد حقی محروم شده و برکنار مانده، و متوجه فرصت نشته بود، در این زمان با پشتیبانی که غرب کشور یافته بود، با شورش که صورت داد، قدرت را به دست گرفت. وی بلافاصله تلاقی برخاست و نفوذ موبدان موبد و سایر روحانیان را کم کرد و به سیادت تئوکراسی کور پایان داد. وی در عین حال که به دیانت زرتشتی معتقد بود، ولیکن در آن نعیب نش نهاد. مع هذا مانند دوران یدرش شاهپور، در زمان وی هم به آیین مزدیسنا اظهار علاقه می‌نمود و هم آیین مانی حقی اظهار وجود داشت. او این روش و سیاست را در هنگام تاجگذاری پذیرش «ایای» شاگرد و خلیفه مانی به حضور خود، به دیگران نشان داد^{۱۲}. تنها در زمره نرسی بود، که پس از یک دوران سخت، سایر اقلیتهای مذهبی توانستند نفس راحت بکشند و بدین طریق به تبلیغ دین خود و اشاعه آن بپردازند، که این سیاست تا زمان شاهپور دوم ادامه داشت.

ظاهراً پس از روی کار آمدن نرسی و برکناری کرتیر از مصدر امور، دیری نپایید کرتیر در گذشت و بعد از او که دست کم زمان هفت شهریار ساسانی را درک کرده و در عهده بهرام دوم به اوج قدرت خود رسیده و توانسته بود یک نظام هراس انگیز دینی در کشور برقرار کند، دیگر نامی و پادای در هیچ یک از آثار دوره ساسانی، حتی در کتب دینی یهلوی، بد اندیشه‌های وی، باقی نماند. اگر همه سنگ نبشته‌های او نبود شاید برای همیشه نیز از او تاریخ این دوره نامی برده نمی‌شد.

آذر یاد مهر اسپندان، مجدد و احیایگر دیانت زرتشتی
پس از دوران کرتیر که نوسی تئوکراسی و استبداد مذهبی را در قلمرو امپراتوری حاکم کرد و روحانیان زرتشتی ز قدرت بلانازمی برخوردار شدند، با به سلطنت نشستن نرسی مرحله‌ای آغاز می‌گردد که امپراتوری از یک تسامح مذهبی برخوردار است. این تسامح مذهبی تا زمان شاهپور دوم ادامه می‌یابد. ولی با به سلطنت نشستن وی، که دوران کود

بود، که ظاهراً به آنچه که در اندیشه خود پرورانده بود و رسیدن به آن را در برقراری یک نظام یک دینی و زجر و شکنجه بیروان سایر ادیان و گسترش دیانت زرتشتی در تمام قسرو کشور، یعنی تا جایی که اسپان شاهنشاه در نور دیده آمد، می‌دید، رسید.

پس از به قدرت رسیدن بهرام دوم که احتمالاً کرتیر در به قدرت رسیدن او در مقابل نرسی نقش داشت^{۱۳}، به مقام والا و منزلتی که آرزویش را داشت، رسید. بهرام دوم به وی عنوان غیر عادی «کرتیر بخت روان بهرام- هر مزد- موبد» یعنی موبد کرتیر نهاننده روان بهرام موبد اهورامزدا، داد و او را از «جاه و توان» بزرگان برخوردار ساخت و مقام موبد و داوری (قاضی نقتضای) را به او عطا کرد و همچنین مقام پرستاری آتشکده آناهیتا را که تا آن زمان از آن خاندان ساسانی بود و به شاهان تعلق داشت، به او سپرد. در واقع ضمن این که مقام اول پیشوایی دیانت زرتشتی را که شاهنشاهان ساسانی از آن خود می‌دانستند، به وی واگذار شد، در عین حال از مقام و منزلت بزرگان در دربار نیز برخوردار گردید. کرتیر با چنین مقام و جایگاهی بود که به گسترش نفوذ خود و دیانت زرتشتی در کشور پرداخت و آنچه را که اراده می‌کرد، انجام می‌داد. در این شرایط بود که «دین مزدیسنا و معمران در شهر (کشور) فرمانروا شد» و «کیش اهریمن و دیوان از شهر (کشور) رخت برپست و نابود گردید». بهبود دشمن و برهمن و نصارا و مسیحی و مک تک (۹) و زندیک در کشور زده شدند و پشها شکسته شدند و «و کیام دیوان» ویران گشت، و جایگاه و نشننگاه ایوان گردید. شهر به شهر- جابجا- بس کردگان یزدان (کارهای دینی)، افزایش یافت و بزرگ آذر مهر نهاده شد. کرتیر در ادامه تلاشهای خود از دوره‌های پیشین، بر تعداد آتشکده‌ها افزود. و قفسنامه‌های آنها را افزایش داد، و تا جایی که پای اسب شاهنشاه رسید به آتشکده‌های ویران را آبادان کرد و کسانی که به خزنی آنها میادرت کرده بودند، سخت کیفر داد و «مغمران» را در آن سرزمینها افزایش داد.

کرتیر با حمایت شاهنشاه به تفسیر و تاویل در آیین زرتشت پرداخت و پیوند «مسخونی» را روا کرد و کسانی را که کیش «دیوان» داشتند با اجبار «به کیش ایوان» خواند. او سرنسم قربانی را گسترش داد و با دارایی که به دست آورده بود، و با پول خود، آتشکده‌ها بنا کرد و قربانها نمود که در یکسال تعداد آنها به ۶۷۹۲ آتشکده رسید.

بدین صورت با اقدامات کرتیر، یک تئوکراسی دینی به رهبری خود وی در کشور برقرار و آموزشهای دینی محکم و یک دینی در سراسر کشور حاکم گردید و کرتیر به شعار منتسب

سوی گنجانست می رسانند.^{۱۶} و بیرونی وی را از خاندان دوسر (نسب) پسر منوچهر ذکر می‌کند.^{۱۷} و در بندش فصل ۳۳ سلسله نسب وی را با هشت نسل به زرتشت و با ۲۳ پشت به منوچهر می‌رساند.^{۱۸} وی فرزندی به نام زرتشت داشت که اندرنامه خود را، یعنی اندرنامه آذریاد مهراسپندان را، برای او نوشته است.^{۱۹} و زرتشت را هم پسر پسر پسر خود به نام آذریاد، که هر دو در زمان ساسانیان موبدان ایران بودند و حتی در چهار قرن و نیم پس از زمان آذریاد مهراسپندان، باز موبدانی از خاندان او پیشوایان دینی بوده‌اند.^{۲۰}

آذریاد مهراسپندان از مشهورترین موبدان عهد ساسانی و از مقدسین زرتشتیان است. در سنت زرتشتیان معجزات و کراماتی برای او قائل شده‌اند و با صفات، انوشه‌روان، «پروزیخت و آراینده دین» و زرتشت ثانی از او یاد می‌کنند.^{۲۱} و کتیبه متون پهلوی که از وی ذکر کرده‌اند، معجزه روی گداخته که برای اثبات حقانیت دیانت زرتشتی و صحت متون گردآوری شده انجام داد، نقل می‌کنند.^{۲۲}

آن‌طور که از منابع و متون پهلوی برمی آید، ظاهراً در عهد پادشاهی شاپور دوم، به علت وجود اثرات تندبته مانوی‌گری و گرایشهای زرتشتی‌گری از یک طرف^{۲۳}، و از طرف دیگر گسترش روزافزون دین مسیح در کشور ایران و رسمیت یافتن آن در روم که دارای کتاب مقدس و مکتوب نیز بودند، باعث پیدایش شبهات، مجادلات و اختلاف مذهبی در کشور گردید. مع هذا برای این که، شاهنشاه به این اختلاف پایان دهد، انجمنی به ریاست آذریاد مهراسپندان که در آن روزگار موبدان موبد بود و از نندیشمندان و علمای دینی عصر ساسانی به شمار می‌رفت، تشکیل داد. این مجمع متشکلین شده خرد اوستا را که برای نماز و ادعیه و اوقات روز و ایام منبرک ماه و اعیاد مذهبی ستان و دیگر مراسم و اوقات خوش و ناخوش زندگی مردم، مانند سدره پوشیدن و گسسی بستن و عروسی و سوگاری و با استخراج از اوستای بزرگ نوشته شده بود، و با خود اوستای بزرگ را که در آن زمان شامل ۲۱ نسک می‌شد، تصویب کرد. مجمع که احتمالاً هفتاد هزار روحانی^{۲۴}، آن را تشکیل می‌داد، با توجه به موقعیت و شرایط سیاسی - مذهبی کشور و همچنین نیاز آمادگی ایندوئی‌یکتی و وحدت در مقابل دین مسیح، که در آن زمان دین رسمی امپراتوری روم شده بود، بخوبی آن را بعنوان یک ضرورت درک کرده بود.

درباره این که آیا واقعا مجمع همان خرد اوستا را که در انساب آن به آذریاد جای شک نیست^{۲۵}، تصویب کرد و یا این که اوستای بزرگ را که اغلب جمع آوری آن را به

خود را تحت ارشاد و هدایت موبدان گذرانده و ذهنش برای تعصب آماده شده بود، و همچنین به دلیل رسمیت یافتن دیانت مسیحی در امپراتوری روم، و اظهار علاقه مسیحیان ایران نسبت به فرمانروای مسیحی روم، باعث شد که شاپور به دیانت زرتشتی بعنوان یک آیین ایرانی و رسمی امپراتوری، در مقابل مسیحیت که بعنوان آیین امپراتوری روم مطرح بود، بنگردد و در نتیجه بار دیگر سیاست تعصب و تعقیب که از زمان کرتیر به بعد متوقف شده بود، آغاز گردد و بار دیگر روحانیان زرتشتی قدرت بیشتری بیابند. در این میان آذریاد مهراسپندان به دلیل داشتن تفکس، حکمت و کرامات، از جایگاه ویژه‌ای در دستگاه دولتی و در میان روحانیان برخوردار گردید که ما در این بخش به شخصیت، زندگی و اقدامات وی خواهیم پرداخت.^{۲۶}

بر خلاف کرتیر که تنها سنگ‌نبشته‌ها او را به ما می‌شناساند و اطلاع ما درباره او تنها از طریق سنگ‌نبشته‌ها و نقوش برجسته است، درباره آذریاد مهراسپندان، این اسناد سخن نمی‌گویند، بلکه کتب و منابع دینی پهلوی هستند که به تفصیل درباره او سخن رانده‌اند و خصوصاً درباره معجزات و کرامات او گزارش داده‌اند، که در این میان کتاب دینکرد از اهمیت بیشتری برخوردار است و کتب پهلوی دیگری چون بُندهش، زند و هومین‌یس (بهم‌یشت) ارداویرافنامه، شاپت‌نشایست و از این قبیل، چیزی بیش از آنچه دینکرد آورده است، نیاموده‌اند و تنها به همان جمع آوری اوستا توسط وی و معجزه مس گداخته اشاره کرده‌اند. و علاوه بر اینها، کتاب فارسی روایات داراب هرمزد نیز اطلاعات سودمندی به ما می‌دهد. تمدن دوره اسلامی نیز، جز به اشاره مطالب چندانی درباره وی ندارد و بیشتر همان داستان مس گداخته را با استناد از متون پهلوی نقل کرده‌اند.

اطلاع ما از زندگی کودکی و جوانی آذریاد، همان روایات داراب هرمزد می‌باشد که در آن اشاره شده است که وی تا هفت سالگی در «ریح اهرمن» گرفتار و کافر بود و چون مرتب پیش خداوند شب و روز لابه و روز و نیاز می‌کرد و از او ستایش می‌نمود، خداوند او را علاج کرد و با تن شومی در آب از ریخ اهرمن خلاصی یافت.^{۲۷}

وست احتیاج می‌دهد که آذریاد مهراسپندان در سال ۲۹۰ میلادی متولد شده و در سال ۳۲۰ میلادی به درجه موبدان موبدی - یعنی در بزرگه سالگی شاپور که پادشاه بود - رسیده و در سال ۳۷۱ میلادی در سن هشتاد و دو سالگی وفات یافته باشد.^{۲۸}

روایات داراب هرمزد یا راوا از سوی پدر به تخمه زرتشت اسفتمان و از طرف مدرسه

اردام پرافشامه، در فصل اول آمده است: «از هفت تن، سه تن و از سه تن یکی ویراف و بگزیدند، و هست که نیشابور گویند»^{۵۱}.

مطلب و گزارشهای فوق، مجموعه اطلاعاتی است که دربارهٔ ارداویراف در تاریخ نگاریان ووست، براساس این که نده «ویراف» «نیشابور» آمده است، احتمال می‌دهند ارداویراف همان «نیشابور»، مفسر اوستا در زمان خسرو باشد، ولیکن بدینسانه آن نمی‌پذیرد^{۵۲}. دکتر معین حقایق زمان وی را مقدم بر سدهٔ چهارم میلادی نمی‌داند و زودتر از آن می‌داند که زمان وی را به عهد اردشیر می‌رساند، پذیرفته اند^{۵۳}.

با توجه به این که ارداویراف به معنی «خرده‌مند مقدس» (خرود مقدس) می‌باشد احتمالاً باید، ارداویراف لقب شخصی بوده باشد که به دلیل اقدامات و شخصیت مقدسانه به وی داده شده است. همچنین که نشان دادیم، تشریحی بود که به علت سروری و پیروزی سیاسی و مذهبی شخصیت ابراهیم، بر دیگران، به وی داده‌اند. و همین‌طور، کرتیر احتمالاً باید لقبی باشد که در ارتباط با نقش این شخص که همان قاضی و براندگی امور باشد، به وی داده شده است^{۵۴}. از طرفی ما می‌دانیم که آرد پادشاه مهراسپندان برخلاف معمول دارای لقبی که در ارتباط با عملکرد و شخصیت او باشد، نیست و به همان‌ند شناخته شده است، در حالی که ما می‌دانیم که وی «مردی مقدس» و پاک‌کرم بوده که آن شناخته شده بود و ضرورت چنین لقبی دربارهٔ او احساس می‌شد. ثانیاً، معجزه به معنی رفتن ارداویراف، تا حدودی با معجزات و کراماتی که به آرد پادشاه مهراسپندان نسبت می‌دهند، قابل تطبیق می‌باشد. خصوصاً مطالب ارداویرافنامه که به شخصیت نورس «خرده اوست» و روش و اندیشه‌های او بسیار سازگار می‌آید.

مع‌هذا، با توجه به مطالبی که آمد، بعید نیست که ارداویراف، همان لقب آرد پادشاه مهراسپندان باشد که از بسیاری جهات با هم قابل تطبیق هستند. و جانب است که روایات دارب هرمزد، در حالی که از معجزه آرد پادشاه مهراسپندان سخن می‌گویند، آورده است «پس ایشان همه بی شک و بی‌گمان شدند و همه بر این قول «ویراف» تکرار کردند»^{۵۵} یعنی مؤلف در اینجا، لقب ویراف را برای آرد پادشاه مهراسپندان ذکر می‌کند، که نظر ما بر حقیقت، بیشتر نزدیک می‌کند.

صرفنظر از این که ارداویراف شخصیت جداگانه‌ای باشد، یا نباشد، یا این که تنها

آرد پادشاه مهراسپندان متعصب کرده‌اند، در این جا نمی‌توان نظر قطعی داد. اما بعید نیست که تجدید نظر ذهنی در اوستای جمع‌آوری شده دوره اردشیر بابکان، که توسط نسر انجام گرفت و شاهپور اول آن را کاملتر کرد، صورت گرفته باشد و پس از رفع شبهات در آن، با توجه به شرایط زمان به تغییر و تاویل مجدد بخشهایی از آن پرداخته و به آن رسمیت نهایی داده باشد^{۵۶}.

توجه مسلم است، آرد پادشاه مهراسپندان بعنوان یک شخصیت متفکر، عالم و اندیشمند مذهبی در تجدید و احیای دینان زرتشتی، نقش مهمی بازی کرد. وی بار دیگر دینان زرتشتی را که پس از دوران کرتیر دچار اختلاف و تفرقه و انحطاط شده بود، وحدت بخشید و با جمع‌آوری مجدد اوستا و تجدید نظر در آن، آن را برای بازساختگی به اندیشه‌های نوین در جامعه آماده کرد. از طرفی به نوشتن خرده اوستا و تدوین و تدیاده، نیاز عملی مردم را در امور مذهبی و آداب و رسوم و تشریفات مذهبی رفع کرد. وی با نفوذی که داشت و با اقدامات خود، بار دیگر نفوذ و قدرت روحانیان را در کشور برقرار کرد، تا جایی که برخلاف کرتیر که ذکر وی در کتابها نیامده است. به او معجزات و کراماتی نسبت داده و در تاریخ دینان زرتشتی، مقامی ارجمند و مقدس یافته است.

در این جا لازم است، از یکی دیگر از روحانیان دوره ساسانی، به نام «ارداویراف» ذکر کنیم، که هر چند بعنوان شخصیتی مستقل از وی یاد می‌شود، ولیکن با توجه به شخصیت و کارهای وی، بعید نیست که در واقع شخصیت وی با همین آرد پادشاه مهراسپندان یکی باشد و در واقع ارداویراف، لقب آرد پادشاه مهراسپندان باشد. در مورد شخصیت و زمان وی، اطلاعات ما از طریق همان کتاب ارداویرافنامه، که به وی متعصب است، می‌باشد که از معراج رفتن او خبر می‌دهد. و همچنین چند خبر پراکنده دیگر در متون پهلوی که با هم شبیه‌اند. محتوای کتاب ارداویرافنامه، داستان رفتن ارداویراف به مینو و دوزخ و آوردن خیر از آن‌جا است. نسخه‌های مختلف آن دارای دو نوع مقدمه می‌باشد که ظاهراً بعدها به این داستان خیالی اضافه شده است. در یکی از این مقدمات واقعهٔ عروج ارداویراف را به زمان گشتاسب و زرتشت می‌رساند، و در نسخهٔ دیگر زمان تفریق او، به زمان اردشیر نسبت می‌دهد. و در یکی از این مقدمات نامی هم از آرد پادشاه مهراسپندان برده شده است^{۵۷}. کتاب «دستان مذهب»، که ظاهراً براساس متون پهلوی نوشته شده، و همچنین روایات در باب هرمزد، هر دو زمان ارداویراف را به عهد اردشیر می‌رسانند^{۵۸}. از طرف دیگر در مقدمهٔ رساله

- ۷- فارسی‌نامه، به سعی و اهتمام و تصحیح گدای نیسترنج و ریتولد، آن ریکسون، (تهران، انتشارات آستان قدس، ۱۳۶۳)، ص ۶۰
- ۸- نامه نرسوا، صص ۵۱ و ۵۰.
- ۹- به نقل از نامه نرسوا، ص ۱۰.
- ۱۰- طبری، محمد بن جریر، تاریخ ایران و عربها (تاریخ طبری)، ترجمه آلمانی تئودور یولدا، ترجمه فارسی عباس زریاب خویی (تهران، حلسه انتشارات ترجمان ملی، ۱۳۵۸)، صص ۴۶-۴۵.
- ۱۱- همانجا، ص ۷۷.
- ۱۲- نامه نرسوا، ص ۲۳.
- ۱۳- اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، (تهران) انتشارات نی، ۱۳۶۶، ص ۶۹.
- ۱۴- همانجا، ص ۷۱.
- ۱۵- تاریخ بلخمی (ترجمه تاریخ طبری)، به اهتمام و تصحیح جواد مشکور، (تهران، چاپخانه خاتم، ۱۳۲۷)، ج ۲، ص ۸۸۸.
- ۱۶- فردوسی، حکیم ابوالقاسم، شاهنامه، تصحیح محمد دبیر سیاقی، (تهران، انتشارات علی، ۱۳۲۶)، ج ۱، ص ۱۷۲.
- ۱۷- همانجا، ص ۱۷۲.
- ۱۸- به نقل از نامه نرسوا، ص ۲۴.
- ۱۹- ابرسام نام کوهی بوده است که بعد از تیسز بزرگترین کوه به حساب می‌آمد که پیش سیستان و سرخ در حدود مرز چینستان بوده است، گریه‌ه زلا میسرهما ترجمه محمد تقی راشد، محمد (تهران) مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶، ص ۱۲.
- ۲۰- کریستن سن، به نقل از نامه نرسوا، ص ۲۶. البته خود این استنباط که این نامه را بطور کامل نقل کرده است، ضمن این که نرسوا را بعنوان لقب قبول دارد، با برداشت خودشان، گوید: چون بداند مانند نرسو بر مبر بوده است به وی نرسو گفته اند. نگاه کنید به: نامه نرسوا، ص ۱۴۹ و نگاه کنید یوشی، فرهنگ نامهای ایرانی، ترجمه محمد عباس، (تهران، انتشارات نیاه، ۱۳۴۵)، ص ۴۹.
- ۲۱- کریستن سن ضمن این که معتقد است، در نام نرسو بواسطه وجودش در کتاب پهلوی دیگر هیچین در نام ابرسام، نمی‌توان شک کرد، ولیکن تلاش عدده‌ی را که سعی می‌کنند برای این دو وحدت معنا پیدا کنند، مردود می‌داند. وی ضمن این که باز این دو شخص را بعنوان یک شخصیت نداند، ولی معتقد است اگر هم فرض را بر یکی بودن این دو نام برداریم، باید بگوییم که ابرسام حقیقی و نرسو لقب او بوده است. به نقل از نامه نرسوا، ص ۲۶. محمد تقی پهلوی این تفاوت را ناشی از تحریف و تصحیف در ضبط این دو توسط مورخان اسلامی می‌داند و می‌گوید: «مورخان اسلامی که در ابرسام ضبط کرده باشند، بعد نیست که داد بر زهر را هم بر زهر یا بزرگهر صفت کرده باشند».

کرتیر لقب یا باشد یا نباشد، در هر صورت، مجموعه مطالبی که درباره این چند شخصیت ارائه گردیده، نشان می‌دهد که، آنها از مهمترین نظریه پردازان و اندیشمندان دیانت زرتشتی در طول یک سده و نیم سلطنت چهارصد ساله سلسله ساسانی بودند، که نقشی بس خطیر در تشکیل ایندولوژی رسمی ایفا کردند. در این میان نرسو با کوششهایش که در عهد اردشیر کرد، توانست دین زرتشتی را که در دوره اشکانیان دچار فطرت و سکون گردیده بود، بار دیگر شکل و سازمان دهد و آن را برای رسمی شدن در کشور آماده کند. کرتیر با قدرت و خنوت هرنس انگیز خود، آن را بیشتر تثبیت کرد و آذر پاد مهربانان نیز با قداست و محبوبیت مقام و ژرف اندیشی که داشت، با تدوین و گردآوری مجدد اوستا و دیگر کتب مذهبی آن را بار دیگر احیا و تجدید نمود. تا جایی که با این کوششها، دین زرتشتی، علمی زغم نوسانات، همچنان بعنوان یک دین رسمی به بقای خود تا پایان دولت ساسانی ادامه دهد و در همه حال «دین دولت» در این مدت قریب یکدیگر باشد و شعار و اهداف اردشیر صورت عممی به خود بگیرد.

یادداشتها

- ۱- نامه نرسو به گنشمبه، به تصحیح مجتبی مینوی، گردآورده تعلیقات مجتبی مینوی، محمد سنجایی رضوانی، (تهران، انتشارات خورزمی، ۱۳۵۴)، صص ۷ و ۶، نگاه کنید به: جواد مشکور گنزاری درباره دینکرد، (تهران، بی تا، ۱۳۲۵)، ص ۲ لقب پوزنگیش به معنی، دارای کیش پیشینان می باشد.
- ۲- همانجا، ص ۷.
- ۳- التنبیه والافتراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵)، ص ۱۲.
- ۴- مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۵۶)، ج ۱، ص ۲۴۲.
- ۵- تجارب الامم، به تصحیح و کوشش ابوالقاسم خامس، (تهران، دارالسرش، ۱۳۶۶)، الجزء اول، ص ۵۵.
- ۶- تعقیق ماللهند، ترجمه مسوچهر صدوقی مها، (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲)، ص ۸۱.

کند. به: **سنگ شناسی**، (تهران، بی تا، ۱۳۲۷)، ج ۴، ص ۵۳. دکتر علاءالدین آذری نیز به یکی بدون این دو معنای است و می‌گوید: ضمن این که ابرام مفاهم بزرگتر مذاری اردشیر بابکان را داشت، در عین حال موبدان موبد زمان خویش نیز بود. نگاه کنید به: «ورای دوره ساسانی»، **بررسی‌های تاریخی**، سال نهم، ۱۳۵۳، شماره ۱، ص ۱۲۸. گویت، یکی معام بزرگتر مذاری و موبدان موبد، در دوره ساسانی سابقه داشته است و شاخص دوره اردشیر نبوده است، چنان که وست، از آثار پادشاهان موبدان موبدان موبد و بزرگتر موبد شاهپور دود ذکر می‌کند. نگاه کنید به: **اندروناهاهای پهلوی**، ترجمه موبد اردشیر آذرنگسب (تهران، چاپ خواج، بی تا)، ص ۱۸.

۲۲. این نظریه که نامه تفسیر در دوره انوشیروان نوشته شده است، توسط مارکوت، دارمستر کریستن سن، مجتبی منوی و غیره، یا استاد به معنای نامه که اوضاع و شرایط سیاسی، اجتماعی و نظامی عصر انوشیروان را منعکس می‌کند، اثبات شده و مقبولیت عام یافته است. نگاه کنید به: **نامه تفسیر**، ص ۱۱۸. کریستن سن، **گازنامه شاهان به ولایت ایرانی باستان**، ترجمه باقر امیرخانی، بهمن سرکارتی: (تهران، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰)، صص ۶۹-۶۸، آ. ی. کولسینکف، **ایران در آستانه یورش تازیان**، ترجمه محمد رفیق بیخایی: (تهران، آگاه، ۲۵۳۷ شاهنشاهی)، ص ۳۸. پیگولوسکیا، **شهرهای ایران در روزگار پارسیان و ساسانیان**، ترجمه عنایت اله رضا، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷)، ص ۱۱۷.

۲۳. **فصلنامه ایران ساسانی**، ترجمه عدیث انشروت، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۴۵)، ص ۱۲۹.

۲۴. **تاریخ سیاسی ساسانیان**، (تهران، دیپاکتاب، ۱۳۶۷)، ج ۱، ص ۱۱۶. این نظر ظاهراً اقتضاس از نظریه هرتسفلد می‌باشد که بعد از کوششهای بسیار، کثیر را همان تفسیر معروف می‌داند. نگاه کنید به: **تقی زاده**، «مثنی و دین او»، **مقالات تقی زاده**، به کوشش ایرج افشار (تهران، انتشارات مشکوفا، ۱۳۵۷)، ج ۹، ص ۱۳.

۲۵. **طبری**، همان کتاب، ص ۴۴. البته عددهای چون دارمستر سعی کرده‌اند که این نام را با تفسیر تطبیق کنند که کریستن سن آن را رد می‌کند. نگاه کنید به: **نامه تفسیر**، ص ۳۰. دکتر آذری هم می‌گوید، در موبد موبدان این دوره نباید شک کرد تلاش در این که کلیه موبدان یکفر باشند، هم کاری پیاده است. نگاه کنید به: «**روحانیان در دوره ساسانی**»، **بررسی‌های تاریخی**، سال نهم، ۱۳۵۳، شماره ۴، ص ۴۹.

۲۶. در این حد لازم است نظریه ویکاندر را یادآور شویم که می‌گوید: «در بعضی از فهرست طبقات که جنگیان در بیان طبقات، مفه اول را در زد، هیریدان نیز در میان روحانیان معام اول را دارا هستند» وی همچنین معتقد است که موبد آثار و منابع تمدن غربی و روایات پدید آمده در شیرزینف است، ولی هیرید به عنوان بزرگ روحانیان یا پرستش آناهیتا در فارس آریط دارد. نگاه کنید به:

S. Wikander, *Die Feuerpfister in Kleinasien und Iran*, s.p. 195

به نقل از پیگولوسکیا، همان کتاب، ص ۳۸۲. اگر استدلال و نظر ویکاندر را بپذیریم، بگوییم، که در این دوره با توجه به وابستگی ساسانیان به مسیح و آناهیتا در فارس، تفسیر به هیرید هیریدان از مضمون و منقش بیشتری نسبت به موبد موبدان، برخوردار بوده است. در این جا به لوگوتس (همان کتاب، ص ۱۳۹) قائل تأمل می‌باشد که می‌گوید: ما در فهرست درباریان اردشیر، به یک عنوان ویژه مذهبی بر نمی‌خوریم و در فهرست درباریان پسرش شاهپور نیز تنها از یک موبد موبد شده است، که آن کریتر می‌باشد. البته نظریه ایشان با استناد به کتیبه‌های این دوره و می توجه به تاریخ می‌باشد، زیرا چندان که گفتیم، طبری از مقدم موبد موبدان که توسط اردشیر انتخاب گزارش می‌دهد و فردوسی نیز مکرراً از مقام هیرید و موبد در این عهد (عهد اردشیر) سخن می‌گوید.

همچنین نگاه کنید به: توگوتس، همان کتاب، ص ۱۲۸. عباس زریاب خطی، **بزم آ آ**.

«**کریتر**»، (تهران، انتشارات معتمد علمی، ۱۳۶۸) ص ۴۸۷.

7. **Zaehner, Zurvan & Zoroastria dilemma** (London, Oxford, Press 1955), P. 51

۲۸. همان کتاب، ص ۱۶۱.

۲۹. زریاب خطی، همان کتاب، ص ۴۸.

۳۰. پرویز رستمی، «**کریتر و سنگ نبشته‌های او**»، **بررسی‌های تاریخی**، شماره مخصوص سال دوازدهم، صص ۴۳-۳۰ و نگاه کنید به: **یحیی زکاء**، **تندیسه سفری کریتر**، مجله آینده، سال دوازدهم، ۱۳۶۴.

۳۱. شماره ۱۲ و ۱۱، ص ۷۳۷.

۳۱. ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۳.

۳۲. به نقل از احسان طبری، **بررسی بررسی‌ها درباره جهان بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی ایران**، (سی‌جا، بی تا، ۱۳۴۸)، ص ۱۱۷ و نگاه کنید به: **یان ریچک**، **تاریخ ادبیات ایران**، ترجمه یحیی شهبانی (تهران، نگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۵۴)، ص ۵۱.

۳۳. **یحیی زکاء**، همانجا، ص ۷۳۸.

۳۴. اساس کار ما در این نوشته بر ترجمه سنگ نبشته کریتر در کعبه زرتشت، منتشر شده پرویز رستمی، **مجله بررسی‌های تاریخی**، سال ششم، ۱۳۵۰، شماره مخصوص صص ۶۵-۶۲ بوده است.

مطالب نقلی بدون ذکر منابع و تنها با اقرار دادن داخل گویم مشخص شده است.

3. **Altiranische funde und forschungen**, (Berlin, 1969)

به نقل از رستمی، همان منبع، ص ۲۲: در همین رابطه نگاه کنید به **یحیی زکاء**، همان

ص ۱۳۶۶. شیرین بیانی، **شاهسگانه اشکانیان و پادشاهان ساسانیان**، (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی)، ص ۴۱.

۳۶. **مشکور**، **تاریخ سیاسی ساسانیان**، ج ۱، صص ۱۶۰ و ۱۸۱ و نگاه کنید به: **علی**

تندیس ساسانی، (شیراز، دانشگاه شیراز، ۱۳۴۲)، ج ۲، ص ۵۴.

به نقل از سپرداود، خرده اوستا (مسیحی)، انتشارات انجمن ایران لیک، بی تا، ص ۳۷ و همچنین نگاه کنید به: اوداوپرافنامه، ترجمه رحیم عقیقی، (مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۲)، ص ۱۵. موبد اردشیر آذرگنسیب، اندرزنامه های پهلوی، (تهران، انتشارات فرهنگ آریایی، بی تاریخ، ص ۱۸). موبد اردشیر آذرگنسیب به نقل از توسن آفریاد مهرنشینان را اهل گیلان می داند که زرتاریخ ۳۲۰ تا ۳۸۱ میلادی، موبدان موبد و وزرگ فرمانار شاهپور دوم بود.

- ۴۶ - ص ۵۰.
- ۴۷ - آثار الباقیه، ترجمه علی اکبر دانشموش، (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۳۰۱.
- ۴۸ - به نقل از احسان طبری، همان کتاب، ص ۱۰۹.
- ۴۹ - موبد اردشیر آذرگنسیب، همان کتاب، ص ۳۵.

۵۰ - خرده اوستا، ص ۳۷.

۵۱ - در موبد زرتشت نانی نگاه کنید به: مشکور، جوزف، گفتاری درباره دینکرد، (تهران، بی تا، ۱۳۲۵)، ص ۶۸. همچنین محمد تقی بهار وی را در شمار سقراط و لقمان و کشفیوس می داند. نگاه کنید به: «ارمغان بهار»، مجله مهره سال دوم، شماره ۱، ص ۳۱۷. در مورد انقلاب وی نگاه کنید به: زنده و هومن یسن (بهمن یسن) ترجمه محمود هدایت، (تهران، انتشارات جاویدان، ۲۵۳۷ شاهنشاهی) ص ۳۷.

۵۲ - روایات داراب هرمزد، ص ۱۵۰. اوداوپرافنامه، صص ۸۰-۱۰ و ۱۲۲. زرتشت بهرام پزوه زرتشت نامه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، (تهران، کتابخانه ظهوری، ۱۳۳۸) ص ۱۰۷. پروتو، همان کتاب، ص ۳۰۱. مجمل التواریخ و القصص، به تصحیح محمد تقی بهار (ملک الشعری)، به هیت بهستانی، (تهران، خاور، ۱۳۱۸) ص ۹۷. داستان مجزوه سرب داغ برای اثبات حقانیت دین، به زرتشت نیز نسبت داده شده است که وی در مقابل گنجهسب برای حقانیت دینش، سرب داغ را بریدن ریخت. نگاه کنید به: زکریایان محمدبن محمود، تفریخی، آثار البیاد و آثار العباد، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، (تهران، مؤسسه ملی اندیشه، ۱۳۲۰)، ص ۱۷۳.

۵۳ - یکی از دلیل وجود اندیشه زروانیگری را در این دوره، وجود نامهربانی است که با زروان ترکیب شده است چنان که گویند نام دختر شاهپور دوم زرو ندهخت بوده است. نگاه کنید به: Zaehner, R. C. *Zurvan a zoroastrian dilemma*, (London, Oxford clarendon press, 1955), p. 44 R.C. E. A

۵۴ - با اشاره به روایت کتاب داراب هرمزد که گویند: «آذریاد در پیش هفتاد هزار مرد سر و تن بشت و نه من روی گد غنچه به سینه او ریختند و او را هیچ زنجی نرسید. پس بیجان همه بی شک و بی گمان شدند»، ص ۵۰.

۵۵ - هشتر رهنی، اوستا (مبسا، گاتا، بنشها، ویسپرد، خرده اوستا)، (تهران، سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۶۳)، ص ۳۵۹. نگاه کنید به: دکتر محمد معین، مزدیسنا و ادب فارسی، (تهران، انتشارات

۳۷ - مشکور، همانجا، ص ۱۹۲. سامی، همانجا، ص ۵۸. 38. J. Duchesne - Guillemin, "zoroastrian religion", the cambridge history of Iran Volume 3(2), p. 878

- ۳۹ - همان کتاب، ص ۱۶۷.
- ۴۰ - روسی، همان منبع، ص ۵۲.
- ۴۱ - مسودی، مروج الذهب، ص ۲۴۳. همچنین نگاه کنید به: ابن قتیب، عیون الاخبار

(بیسروت، دار فخر، مکتب الاحیاء، ۱۹۵۵)، الجزء اول (السلطان)، ص ۳۵. ابوعسی مسکویه، تجارب الاسم، ص ۵۸. فردوسی، شاهنامه، ۱۴۰، ص ۱۷۴۷. محمدبن علی الطهرانی سمرقندی، الغراض السیاسیه فی اعراض الریاضه، به تصحیح حنجر شمار، (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹)، ص ۱۱۶. خرده نامه با مؤلفی ناشناخته، به کوشش منصور ثروت، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۲۷)، صص ۵۷-۶۹. سرای تأثیر پذیری مسلمانان از این اندیشه و نسبت دادن به پیامبر اسلام نگاه کنید به: احمد نظامی عروضی سمرقندی، کلیات چهار مقاله، تصحیح عبدالوهاب قزوینی (تهران، انتشارات قزوینی، ۱۳۳۷) ص ۱۱. مقدمه کلبله و دهنه، تصحیح عبدالعظیم فریب (تهران، انتشارات فرخی، ۱۳۴۷) ص ۹. غزالی، نصححة الملوك، تصحیح جلال الدین همائی (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۱) ص ۳۴۰. در بنام ابن آثار به «تولمانی بودن دین و ملک» سخن رفته است.

لازم است در رابطه با اقدام اردشیر در پیوند بین دین و دولت این نکته یادآوری گردد که در ماوراء میراث هند و ایرانی، در مجموع یک ساختن امتناعی دینی را می توان دید که در بالاترین مقام فرمانروایی به صورت دوینبده، یعنی پادشاهی و مقام روحانیت قرار دارد. نگاه کنید به: موله، ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، (تهران، انتشارات طوس، ۱۳۶۳)، ص ۳۹. فردوسی نیز در شاهنامه (ج ۱، ص ۲۲) در رابطه با پادشاهی جمشید کیانی به این نکته اشاره دارد و گویند:

سر آسند بر آن تسخت فتح پسر به رسم کیسان سر سرش تاج زر
منم گنگت با فستوة ایزدی هم «شهریاری» و هم «موبدی»

۴۲ - یوگوتیس، ص ۱۹۶. زرتین کوب، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، (تهران امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۴۴۵.

۴۳ - در موبد ظهور آفریاد مهر اسپندان در عهد شاهپور دوم، این نکته قابل توجه می باشد، همانطور که زرتیر در زمان شاهپور اول و در هنگام پیدایش بحرانی دینی با ظهور مانی در این عهد، زنده و ترقی کرد، آفریاد مهر اسپندان نیز در زمانی که امپراتوری روم، دین مسیح را بعنوان دین رسمی پذیرفت و انجیل را بر روی بند مسیحی و مذهبی گرفت، پدهای ترقی را طی کرد و با معجزات و کرامات مطرح گردید.

- ۴۴ - روایات داراب هرمزد، به اهتمام و کوشش مؤبد مانگ رسته اوبن و آلا، (بمشق، بی تا)، ص ۱۸۸.
- 45. Sacred books of the East, vol xl, vii, pp. 36 - 37

دانشگاه تهران، ۱۳۲۸). ص ۱۵۴ و نگاه کنید به: پورد اوود، ابراهیم، گاتنها (ترجمه و تألیف)، (بعثی، انتشارات انجمن زرتشتیان ایران (ایران لیک)، بی تا)، ص ۵۴، جلیل دولتخواه (مترجم) اوستا، نامه میتوی آیین زرتشت، از گزارش ابراهیم پورد اوود، (تهران انتشارات مروارید، ۱۳۶۶)، ص ۳۲۳

۵۶ - در مورد تأثیر شرایط سیاسی مذهبی زمان در تغییر و تدوین اوستا، نظریه مالکوم کالج جانب توجه می باشد که وی با مقایسه گاتنها و مطالب خرده اوستا که اولی منسوب به زرتشت و دومی منسوب به آذر پاد مهرانسپندان است، گوید: «اختلافهای بسیاری ز نظر اندیشه های دینی و مجموعه خدایان و عوامل الهی با تعبیرت زرتشت دارد. گذشته از خدایان برشمرده شده در گاتنها، در خرده اوستا از میترا، آناهیتا، ورتزغنه نام برده شده است. وندیداد هم که از قوانین ضد دیومی باشد، در واقع از قوانین ضد زرتشتی در دوران اخیر یاد می کند. وجود سه خدای میترا، آناهیتا و بهرام در مونا اخیر، نشان می دهد که سرانجام به علت نفوذ این سه ایزد در اندیشه مردم که ریشه در دوران همزیستی ایرانیان و هندیان داشت، در دوره آذر پاد مهرانسپندان وارد اوستا شدند و به جمع خدایان دین زرتشتی پیوستند. نگاه کنید به: پارتیان، ترجمه مسعود رجب نیا (تهران، انتشارات سخن، ۲۵۳۵ شاهنشاهی)، ص ۸۹

۵۷ - محمد معین، «اردو پرافتاه»، مجموعه مقالات دکتر معین، به اهتمام مهدخت معین، (تهران) انتشارات معین، ۱۳۶۷، ج ۲، صص ۱۰۷-۱۱۵.

۵۸ - کیخسرو سفتندیان دبستان مذاهب، تصحیح رحیم رضاراده ملک، (تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۱)، ج ۱، ص ۹۴؛ روایات داراب هرمزده، ص ۵۰

۵۹ - معین، همان کتاب، ص ۱۰۵

۶۰ - همانجا.

۶۱ - همانجا.

۶۲ - ارداو پرافتاه، ص ۹۶ احسان ضیری، همان کتاب، ص ۱۰۶؛ گاتنها، مقدمات پورد اوود بر آذر کتاب، ص ۲۸؛ محمد بن حسین بن خلف بربیزی، برهان قاطع، ج ۱، ص ۹۹، زیر کلمه «اردو»، ولی مرحوم محمد تقی بهار زمان اردو پرافت را در عهد شاه بهر اول می داند. نگاه کنید به: سبک شناسی، (تهران، بی تا، ۱۳۲۱)، ج ۱، ص ۴۶

۶۳ - برهان قاطع، توضیحات دکتر معین، ج اول، ص ۹۹ و نگاه کنید به: آندراج، فرهنگ جامع فارسی ج اول، زیر حرف آردا.

۶۴ - نگاه کنید به: بحث «کرتیر و تقویت نیروی روحانیت زرتشتی» در همین مقاله

۶۵ - ص ۵۰